

مقتول شد ستماء بود و ابتدا نصرانی بود و مشارالیه او را مسلمان و تزویج نمود و سنیا جاریه ابو عیینة بصری از شعرا می دولت عباسیین بوده و شاعر مشارالیه لفظ طمه بنت عمرو بن حفص مزار مرد عشقی بهم رسانیده چون فاطمه از نجبا و عیسی بن سلیمان شوهرش شجاعت و نبالت معروف بود هر وقت ابو عیینة میخواست شعری در حق عشوئه خود فاطمه بنظم آورد از ذکر اسم او

ما القلی ارق من کل قلب  
ولدینا علی جنونے بدینا  
نزلت بے بلیتة من هواها

احترار کرده بنام جاریه خود دنیا انشاء نمود  
و محبتی اشدم من کل حب  
اشتمی قریبها و تکره قریب  
و البلا یا تکون من کل ضرب

دولت بانو بیگم دختر محمد عظیم شاه

ابن اوزنک زیب عالم گیر پادشاه هند و ستماء بوده و علاوه بر حسن و جمال فضل و فصاحت کمال داشته و اینچنین اسباب خلوت او نزد آن پادشاه گردیده است و همتا زوجه عجاج صاحب مشهور و دختر مسجل می باشد و محل از اولاد مالک بن سعد بن زید مناد است دینا می موزون داشته اما عجاج را چندان میل و مهری با و نبوده بنا بر این دینا و پیشش بوالی مملکت یاسه که عجاج از ابالی آن مملکت بود شکایت بردند و مشارالیه بوالی اظهار داشت که شوهر من از من دوری میجوید و من الی الان بحالت بکارت با می تسم عجاج بجهت این بی شرمی که از دینا بطور رسید و اطلاق داد و بعد از آن طرفین کهنه کوبای دور از ادب در محضر والی ولایت نمودند و آخر الامر والی یکمال عجاج مهلت داد که در ظرف این مدت بوجه باز و جبه خود را راضی سازد و عجاج این مدت را

ان الامیر بالقضاء بعجل  
عن التفتاد و هو طرف هیکل  
وان الله لولا خشیه لامیر  
محلقت من شیخ بنی الفقیر  
عجاج که لیسند و شعر استماع نمود با ستمالت و نواز  
تالله لا تخدعنی بالضم  
الابهرها زلیلی همتی

اظنت الدهنا و ظن مسجل  
عز کلاهت و المحصان یکسل  
دینا چون نید و بیت بشید مین مسطور را انشاء کرد  
و خشية الشرطی و المشر  
کجولان صعبة عیر  
دینا، پرداخت در انحال مشارالیه اینچنین  
الیک و التقبیل بعد الشتم

و عجاج این مدت را

حرف الدال

ذات الاذنين لقب عايشه زختر

بود و گویند این لقب را خرد او حضرت سینه بنت حسین را بهایشه داده ولی نظر حکم و لاتا بزوا  
باللقاب این حرف بنظر مستبعد می آید و ذات الاذنين یعنی صاحب دو گوش و این کنایه از بزرگی  
دو گوش است و وزن که در کتت فراوانست یکم و باشد مرکب ضربه آن دیگر میباشند

ذات الخال از جواری بیرون الرشید و مغیبه است شوره که در سن و جمال بجال بوده و  
ایات مسطور ذیل را بیرون الرشید در وصف مشارالیهها و دو جاریه دیگر شریف

وحللن من قلبه بكل مكان  
واطيعهن وهن في عصيان  
وبغلبن اعز من سلطان

ملك الثلاث الانسات عنان  
مالي تطاوعني البرية كلها  
ما ذاك الا ان سلطان الهوى

ببقیده بعضی این ابیات از احف شاعر است و او از قول بیرون بنظم آورده است هر جا  
اسم ذات الخال خنث بوده چون در لب بالانامی میا بر مطبوع داشته معروف بذات الخال  
شده و دو جاریه دیگر که در ابیات فوق بانها اشاره شده یکی سحر نام داشته یکی ضیا بیرون

ان سحر اوضیا نا و خنث  
اخذت سحر و لاذنبا لها

در روایت مسطور تصریح با اسم این سه کنیز کن نموده  
هن سحر و ضیاء و خنث  
تلو قلبه و تر باها الثلث

و عمرو بن معدی کرب که میگوید و هم قتلوا بذات الخال قیبا اشاره با خنث است ذات الخال  
لقب بنیده بنت صعصعه او عمه فرزدق شاعر مشهور بوده و حمنا یعنی معجزه ذات الخال  
یعنی صاحب معجزه است و وجه اینکه شایع است باین لقب طقب شده این است که روزی بنیده نزد  
پدر و برادر و شوهر و خال خود نشسته بود ناگهان معجزه بر او داشت سبب از او پرسید گفت بر خود بالید  
که چهار نفر مثل شما با من محرم است و میتوانم نزد آنها معجزه بر آوردم و در کتب و این خیال را بصورت  
وقوع در آوردم بعد گفت پدرم صعصعه بن ناجیه و برادرم غالب بن صعصعه و خالم افرع  
بن حابس و شوهرم زبیرقان بن بدر میباشند اگر در میان زنان عرب کسی باشد که بتواند نزد چهار  
نفر محرم مثل این اشخاص بی معجزه ظاهر شود من با او بیجا نفرستمی بخشم از آن روز بنیده را دانستند

گفته محمد بن الحنفی که از آنکه حکایت مذکور ابو وضع فرورد روایت میکند میگوید از نظایر این دستها که غرب  
 از آن نیز شبها حال فاطمه بنت عبد الملک زوجه عمر بن عبد العزیز است که سیزده مرد محرم داشته و همه است  
 خلیفه بوده اند و در نزد هر سیزده نفر بی نقاب و معجز نیستند ظاهر شود اما آن محارم پدرش عبد الملک  
 بن مروان بن حکم و برادرانش ولید و سلیمان و یزید و هشام و برادرزاده هایش ولید بن یزید و یزید  
 بن ولید و ابراهیم بن ولید و خالد او معاویه بن یزید و جده مادرش معاویه بن ابی سفیان و شوهرش عمر بن  
 عبد العزیز بودند لکن فاطمه صحبت همه این سیزده نفر را در کن کرده است مادر فاطمه نام که دختر یزید بن  
 معاویه بوده است ذات النطاقین اسماء و دختر ابی بکر است که ترجمه حالش در وقت  
 الف نکاشته شد اما وجه طقت شد او با بن لقب آن است که در شب هجرت حضرت رسول <sup>ص</sup> اسماً  
 نطق خود را دو قسمت کرده قسمتی را سفره آنحضرت قرار داد و قسمت دیگر را بند مشک آب نمود  
 و بقولی قسمتی را بند سفره و قسمت دیگر را بند مشک کرد لهذا حضرت فخر کاینات علیه افضل الصلوة  
 فرمودند ای اسماء بعض این نطق تو پروردگار عالمیان غراسمه در بیست و نطق تو عینا  
 خواهد فرمود و از آنوقت اسماء را ذات النطاقین گفتند و نطق بر وزن کتاب نوعی از جامه است  
 که زنان عرب در زیر البسه میپوشند گویند اگر سپهران ابی بکر بیاقت و کفایت دختران او بودند <sup>فانت</sup>  
 باشکال عمر میرسد و همه کس میدانند که وقعه حمل را عایشه سبب بود و اسماء نیز سپهر خود عبد اللہ بن  
 زبیر را در وقتی که در کعبه معظمه اجلبها الله تعالی سخن کردید چگونه در مقابل خجاج بمقاومت و ثبات  
 سخن <sup>نیز</sup> و زلف از جواری مشهوره عصر خلفای اموی است که در ادبیات و معارف

<p>هماری کامل داشته و جمال او نیز کمال بوده <sup>کفایت</sup>          قد اخرجت من کین هقا</p>	<p>واما الذلفاء يا قوتة          و انفاء در مدینه منوره متولد شده و مردم <sup>ند</sup></p>
---	--

کلیه مقنون جمال و جمال او بودند و از اشعاری که در حق او بنظم آورده اند و در آغای مسطور است  
 ابیات ذیل میباشد که بعضی نسبت به احوص بن محمد الانصاری داده اند و بعضی از تجزی العباد کما

<p>اتما الذلفاء همی          حین تمشی و تقوم          اصل الحب لترضی</p>	<p>فلیدعنی من یلوم          حبیب الذلفاء عندک          وهی للجبل صرورم</p>	<p>احسن الناس جميعا          منطق منها رخیم          جبهات فی القلب داء</p>
--	--	---

متکون لا یریم در مستطرف مشهور است که سعید بن عبد الملک برادر سلیمان بن عبد الملک  
اموی ذلفاء را بوجبی که تقریباً معادل شصت و پنجاه تومان حالیه باشد از صاحب اول او  
خرید بعد که خلافت سلیمان بن عبد الملک رسید ذلفاء نیز در تحت ملکیت او درآمد اما مجتبی  
کامل مالکت اولی خود داشت و در نگاه خلافت و تجلیات آن اسباب سستی او نشد  
و عشق خود را با ملک مشارالیه اظهار میکرد چنانکه روزی از در عمارت خلافت بیرون آمده هنگام  
گفت عباد الله من لے بد واء مالایشتکی و علاج مالایستی طال الحجاب و ابطاء  
الجواب و القلب طائر و العقل عازب و النفس واله و الفؤاد مختلس و النوم  
محتبس رحمة الله علی قوم عاشوا جلد و ماتوا کذا و لو کان الی الصبر جملة او الی ترک  
الغرام سبیل لکان امر جمیلا کونید شیئ من نام مننی در حوالی سرای خلافت ایستاد

مخوبه سمعت صوتی فارقهها  
فلیکلة البد ما یدر مضاجعها  
له یحجب الصوت احراس و لا غلق  
لو مکنت لمشت مخوی علی قدم

برای دوستان خود می خواند میت  
من اخر اللیل لما نبه السحر  
اوجهها عند ابهی ام القمر  
قدمها لطرقت الصوت منحد  
تکاد من لیکنها فی المشی تنفطر

ذلفاء صدای شما را شنیده برای

استماع ایسانی که مشارالیه میخواهد از فرانس خلیفه بیرون آید و اشعار مسطور را بشنید و مناسب حال  
خود دید و بیاد خواجه قدیم و صاحب نخستین که گفته مالک روح و تن او هر دو بود و منقلب شد  
بنای کرستین و زاری را گذاشت سلیمان از صدای گریه او بیدار شده علت گریه او را  
پرسید ذلفاء این دو شعر را بر سبیل ارجال انشاء کرد و بلطف احتیال و انمود که این اشعار  
و اشک ریزی از در غیرت که چرا صاحب این آواز به تشبیب من دهان باز کرد

قبیح المحییا و اضع الالب و الحمد  
الی امه بغیری معا و الی عبد

الاربت صوت رابع من مشوه  
بروعك منه صوته و لعلة

صاحب زمین الاسواق این حکایت را برخلاف صاحب افغانی نسبت بعوان نام  
جاریه عبد الملک داده است ابو الفرج اصفهانی در ترجمه حال حمیده مغنیه

لذاتك اتفق ان عدد حكا  
ملاحق خلفا من دارين بل  
فلا يعولن بلا انا قلوا بيا  
انك وجبت ان لا انك

۴

بناسبتی مینویسد بعد از سلیمان بن عبدالملک شخصی ذلفاء را بزنی گرفت و وقتی بر او متغیر شد  
بطلاق ثلاثه او را مطلقه کرد و اما بعد زیاده از حد پشیمان شد و از آنوقت لفظ ثلاثه را مشهور داشت  
اگر چیزی را شماره میکرد میگفت واحد اشین اربعه و لفظ ثلاثه را بر زبان میآورد و هم وارد این  
ذلفاء جاریه ابن طرخان از مشهورات جواری شاعر عصر عباسان میباشد و

نواس شاعر در این بیت او را اراده کرده <sup>کفایت</sup>

عجبا من حقاۃ الذلفاء

تشهقی فی اسئل الخلفاء

میگوید تعجب است از حماقت ذلفا که سر

خرزه سبطر خلفا را آرزو نماید در شان انشا و این شعر چنین گفته اند که وقتی بنواس از جهت جامع  
سخن سخی و شاعری بیدین ذلفاء رفت و از دنبال وی مروان بن ابی حفصه شاعر مشهور  
نیز که از ثقلای آن عصر بود بر حسب اتفاق وارد انخانه گردید این طرخان از بابت بیست  
و کاهلی مروان صهرتی در حق او بطهور زرساید و ابو نواس را مالای دست مروان نشانید  
و اینی بر طبع این حفصه گران آمد و خواست در ضمن شعری اشعار کند که تخفیف و توین عشاق و تمثیل

بزل مال و جاه ترک نام و ننگ

مکرویات و ناملایات برایشان رسم تازید

و هم میخواست که میل خاطر و هوای قلبی ذلفا

در طریق عشق اول منزل است

غیضت من عبراتهن و قلن بیا

در حق خود سنباط نماید باینده و ملاحظه این بیت خواند

ذلفاء از قصد و مایه تمضمیر مروان آگاه شده

ماذ القیت من الهوی و لقینا

ارتجالاً پی انشا نمود که شعر بود بر عم آنف و خلاف میل وی و موسم آنکه نور اشائیکی  
صحبت من منیت و بمس من خلیفه عصر و پادشاه وقت خواهد بود لا غیر و تو از سر و دون  
این شعر شوق مکنون و عشق نهفته مرا نسبت بجنسیت خلافت از جای برانگیختی و آن بیت است

حبا به قلبی بالاکام دیننا

قد هجت بالبيت الذی انشدنی

ابو نواس از مکالمه که در ضمن اشعار بدین اشارت بلند پروازی ذلفا را القس کرد و دست

عجبا من حقاۃ الذلفاء

که او منگروی نیز هست یا زوی ذلفا استرا کرده <sup>کفایت</sup>

و از مفاوضات مشارالیه با شعرا عصر

تشهقی فی اسئل الخلفاء

حکایتی است که دلیل قوت بدیده کوئی و قدرت طبع او میتواند بود و از این ظاهر در کتب

خود ذکر کرده و گفته است روزی عباس بن احنف شاعر که از طرازمان کرباس خلفا بنی عباس بود بمشعل ذلفاء و رود نمود و شعر ذیل را بر او انشا نموده پرسید که آیا بی مناسبت بمضمون این

اهدی له اصحابه اترجة فبکی واشفق من عیافت زاجرا

ذلفاء بدیهه می مثل بر فکری بگرد کمال تناسب با مضمون شعر این احنف بخواند گفت

خاف التلک فی الوداد لانها لوان باطنها خلاف الظاهر

عباس بن احنف ازین بدیهه مطبوع زیاده از حد محجب نمود و بر ذلفاء از روی حقیقت فریغها کرد و از روی درخواست که این بیت را با و الکر کند و نزد احدی اظهار نماید که از فکار ابکار اوست ذلفاء طمس او را قرین قبول داشت و بعد از آن این احنف بیت را با هم انشا و

حرف الراء رابعه مشارالیهما غیر از رابعه عدویه و شامیه و حیلاتیه است که بعد ذکر میشود این حمد در کتاب انباء در ضمن متوفیات سال شصت و سی و دو و بحری ذکر می شود و معلوم میشود دختر خود این حجر عسقلانی بوده در سال شصت و پانزده در مکة معظمه در مجلس درس حدیث محدث مشهور شیخ زین الدین البالی حاضر شده و بسیاری از محدثین مصر و شام بمشارالیهما اجازه داده اند شیخ الیشوخ محبت الدین بلاشقر او را بر نی گرفته اما قبل از و چند روز پیش از این کلمون بوده است بطور استطراد اظهار میدارد که دو شعر ذیل اکثر را بعه عدویه

نقصی الاله وانت تزعم حبه هذا العمر في الصنيع بدیع

لو كان حبك صادقا لا طعته ان المحب لمن يحب مطیع

و علی القاری در شرح تفایر بهی طور گفته است اما در بعضی کتب باسم محمود و راق نوشته شده راسه بنت الحکیم التجذیه است که شاعره بصریه و از شعرای حاسه میباشد و این بیت

یا لیت شعری ولیت اصحت غصما هل اهبطن قوتی لیت بهادورا

لقد تبدلت من نجد وساکنه اوضاها الیدیک یزقو و کسنا یر

کلمه عند همین حالت را دار و یعنی لیت در شعر راسه مبتدا است چنانکه عند در بیت مثنی فاعل که که لفظ آنها اراده شده بمعنی ریا العقلیه شاعره بوده است بصریه از شعرای حاسه و این بیت

فما وجد مغلول بدماء موثق بساقیه من ضرب القیو کبول

حرف الراء

حرف الراء رابعه عدویه و شامیه و حیلاتیه است که بعد ذکر میشود این حمد در کتاب انباء در ضمن متوفیات سال شصت و سی و دو و بحری ذکر می شود و معلوم میشود دختر خود این حجر عسقلانی بوده در سال شصت و پانزده در مکة معظمه در مجلس درس حدیث محدث مشهور شیخ زین الدین البالی حاضر شده و بسیاری از محدثین مصر و شام بمشارالیهما اجازه داده اند شیخ الیشوخ محبت الدین بلاشقر او را بر نی گرفته اما قبل از و چند روز پیش از این کلمون بوده است بطور استطراد اظهار میدارد که دو شعر ذیل اکثر را بعه عدویه

قليل الموالى مسلم مجريرة  
يقول له البواب انت معذب  
باكثر منى لوعة يوم باز لي  
عشية امشي القصد ثم پردني

له بعد نومك العيون عويل  
غدا غدا و مسلم فقتيل  
فراق حبيب ما اليه سبيل  
عن القصد روعان اليه فاقيل

و بعضی این اشعار را بجا حیاة الہدائیہ نسبت داده اند را بعة العدویہ ام الخیر اربعہ و حرم  
اسمعیل العدویہ از نساء مشہور و ماہ اول ہجری و از اہالی بصرہ بودہ است و شکست و ایقان  
و حقایق و عرفان و کشف و شہود مشارک ہب مقامی بلند داشتہ امام العجم القاسم القشیری در رسالہ  
خوش میگوید اربعہ بار ہا در مناجات خود میگفت اے خدای من کہ تو را دوست دار آیا او  
را در آتش میوزانی نوبتی در جواب او ہا فتنی نہ اور داد و گفت ظن بد سبر کہ پروردگار رحیم  
ایکاڑنیکند خلاصہ اینین در صفای صنیر و کمالات نفسانی بکثرہ حال تقوی داشت از آنرو  
اور اماج الرجال میگفتند و بدرجہ در زہد و قدس و تقوی شہرت یافت کہ ضرب المثل گردید  
و ہر زنی را کہ میخواہند بمقامات معنوی بتابند میگویند را بعة زمان خود میباشند از مشاہیر  
عصر اربعہ کی حسن بصری بود و بعد از آنکہ شوہر را بعة در گذشت حسن طالب شد کہ اورا بزنی  
بگیرد اربعہ بعضی مسائل در حقایق و معارف از او پرسید و بعد از اختصار از قبول مطلب

حسن متناع نمود و این آیات بظلم آورد  
و حبیبی دائمی حاضرے  
و ہواہ فی البر یا محنتی  
فہو محرک الیہ قبلتی  
واعنائی فی الوری و اشقوتی  
جد بوصول منک شیخی مہجے  
نشاتی منک و ایضاً نشوتی  
منک و صلا فہو اقصر منیتے

راحتی یا خوتے فی خلوتے  
لما جد لے عن ہواہ عوضا  
حیتما کنت اشامد حسنه  
ان امت و جدا و ما تم رضنا  
یا طبیب القلب یا کل المنی  
یا سروری و حیاتی دائما  
قد ہجرت الخلق جمعاً رنجی

سفیان ثوری نیز بار اربعہ معاصر و جلالت

قد اورا معترف بودہ و زیارت مشار الیہ سیرت و شکلاتی کہ در حقایق داشت از او

سیر سید و وی حل نمود و روزی سفیان بر ابعه گفت درجه ایمان و اعتقاد خود را بخت  
حق جل و علا برای من بیان نما ابعه گفت من خدارا بشوق بهشت و خوف جهنم نمیرسم بلکه از  
کمال عشق با بخت و برای ادای شرایط عبودیت عبادت نمایم بعد از این اینها حاکم ترا نشاند

وَحَبَّالَانَكَ أَهْلَ لَذَاكَ  
فَتَغْلِي بِذِكْرِكَ عَمَّنْ سِوَاكَ  
فَكَشَفَكَ لِي الْمَحْجَبَ حَتَّى أَرَكَ  
وَلَكِنَّكَ الْمَحْدَى فِي ذَاوِ ذَاكَ

احببك حبين حب الهوى  
فاما الذي هو حب الهوى  
واما الذي انت اهل له  
فلا المحمد في ذاولا ذاك له

مختصر باب سلوک رابعه را باب کرامات میداند و حکایات از وی نمایند و فوات او در  
سال یکصد و سی و پنج و بقول در یکصد و شصت و پنج هجری در حوالی قدس شریف اتفاق افتاد  
و مزار او زیارتگاه اهل سلوک و عرفا میباشد رابعه الشامیه بنا بر مسطورات صاحب  
نفحات الانس نیز در طریق عرفان بمقامی بلند رسیده و کرامات از او دیده شده است  
گاهی در حالت خوف و خشیت و وقتی در عالم رجا و سکونت بوده زمانی این دو احوال را میسر نمود

وما لسواه في قلبه نصيب  
ولكن عن فؤادى ما يغيب  
ان جعلتك في الفؤاد محمدا  
فالحجيم متي للجليل مؤانس

حبیب لیس بعدله حبیب  
حبیب غاب عن بصر و شخصه  
و بعضی اوقات مستین ذیل را میخواند  
و ابحت جسمی من اراد جلوسه  
و حبیب قلبی فی الفؤاد اینسی

ابوالنجیب سمرودی صاحب کتاب

عوارف المعارف و طبع اخیری را بر ابعه عدوی نسبت داده است در احوال العلوم  
و بعضی کتب دیگر نوشته اند که رابعه شامیه مایل بود که بزاوحت احمد بن ابی انحاری که از اکابر  
العصر میباشد مایل گردد و او را از ایمیل خود اعلام نمود احمد در جواب گفت اشتغال من  
بجال خود مانع از خستیا راهل و عیال است رابعه الهمار داشت که و الله من شیراز توجرد  
مشغولم و مقصودم از انیمرا وحت پیروی هوا نیست بلکه چون از شوهر پریش مال زیاد من  
رسیده میخواهم توان از الصلحاء فقره اتفاق کنی و من بواسطه تو اولیا و دوستمان خدای



آشنا شوم چون ابن ابی انحاری این بطنید از شیخ خود ابوسلیمان الدارانی اذن گرفته رابعه را بر روی  
 نمود و رابعه سه زن دیگر برای شوهر خود گرفت از خود احمد روایت کرده اند که گفته است  
 رابعه انواع اغذیه را برای من ترتیب میداد و مرابطیات مطیب میساخت و کیفیت نزد زنها  
 خوب و از مسطورات روضه یازدهم روض الاخیار چنین مستفاد میشود که زنی دیگر متماه باین اسم  
 بوده که از عابدات شاه بشمار میآید و او را رابعه قتیبه میگفته اند رابعه جیلانیه از عارفان  
 معروفه عهد سلطنت شاه مرحوم محمد شاه قاجار نامار الله برهانه بوده نام اصلیش حاجیه ام سلمه  
 خانم است بنت حاج میرزا محمد رشتی از کبرایه وزراء کیلان زوجه حاج میرزا اسمعیل رشتی از مشایخ  
 اعیان آن سامان زمانی که مرشد کامل و سالک و اصل حاج محمد جعفر کبیر در اینکی بگیلان رفته  
 مشغول موعظت و هدایه بود از استماع کلمات عالیه و مواعظ شافی و وی ذوقی در خاطر  
 مستعد انصاح بهم رسید که سپس وقت شریف و عمر عزیز را همی تصفیة قلب و تنزیب اخلاق  
 گذراند و از بزرگان عصر صحبت عارف ربانی و حکیم صمدانی حاج مولی رضا انجمنی اعلی الله  
 مقام دریافت و از آن بزرگوار بنصیبه ذکر دوام نایل شد و ریاضات مشروع و اربعینات  
 صحیح بسر برد و چون آن مقام معلوم و در حضرت شاه مرحوم انار الله برهانه مکشوف افتاد شایسته  
 بلقب رابعه ثانیه خواند و برفتن دارالامان کرمان مامور فرمود و آنحال حال معرفت را از خط  
 نیز بطبی بحال بوده و از جمله آثار و باقیات صاحبات وی بنائی است در کرمان مشتمل بر کعبه  
 و صحن و حجرات که بر سر مقبره جمعی از مشایخ فحام و اولیاء کرام منهم العارف المکاشف و حکیم  
 العظیم احاج مولی رضا المذکور صاحب مفتاح النبوه و الدر النظیم ساخته و فرزند از دو هزار  
 تومان در مصرف این اساس پرداخته و هزار تومان از آن خارج را شاه مرحوم طاب ثراه  
 داده اند و این زمان آن مکان بمزار میرزا حسین خان شهرت گرفته و از اوقات و صدقات  
 جاریتش املاکی است در کیلان از قرار تفصیل شد آنکه قریه خواجان من بوک سوقة از اعمال  
 رشت مع ما يتعلق بتلك القرية شرعا و عرفا و سه دانگ از نیجاب تچه مشهوره باسم شوهرش  
 حاج میرزا اسمعیل واقع در رسته بازار شهرت محازی قیاریه مع ما تبعها من کل الذکا کیر و حجرات  
 و غیرها و شد آنک قریه صیقلان و شد آنک قریه نارنج کل که هر دو از قرای بلوک و رشت

مع متعلقا تمام من الاراضی الرطبة واليابسة والتلینا ووالکروم ووالاشجار و غیر ذلک و تقضه  
 موفقه تولیت این صدقات را با مرحوم حاجی مولی رضای بیدانی مذکور و اگذاشته و بعد  
 با علم و فضل و اعرف اولاد ذکورش و مع الانقراض با اناث نسل ظهورش و مع الانقراض  
 ذکور او اناثا با علم و اعرف و اقمی بده رشت با بجمه مشارالیه بعد از انجام هزاره زبور از  
 کرمان لقم آمده بیت سال مجاور بود تا در حدود سال هزار و دو و سبت و هشتاد و هفتاد در گذشت  
 و مدفون گشت رحمه الله علیها و قبالة اوقاف مزبوره بقاصیلها موثقیه مخلوط و خوانم جمعی از  
 علما و مجتهدین دارالمزنتظر رسیده است **رابعه** **اصفهان** از زمان زمان پیلان

سامانی بوده و طبعی موزون داشته اند و بیست برست سنگین دل نامهربان خویشان چون بجز اندر به پیچی پس بدانی قدر من	دعوت منیت بر تو کا پردت عاشق کن تا بدانی درد عشق و داغ مهر و غم خوری <b>رباع</b> دختر امراء لقیس بن سعد
--	---

الکلبی و از زوجات حضرت سید الشهدا علیه الاف التحية و الثناء و دارای فضل و جلال  
 میباشد و حضرت سکینه بنت اکسین از بطن او بوجود آمده است و حضرت امام حسین کمال

محبت ابرای داشته و احترام زیاد با او نموده چنانکه فرموده اند **لعنك انتی لاجت دارا**

تكون بها سكنة والرباب فلم لهم وان غابوا مضيحا	اجتمعا وابدل جلمالی حیا او یغیتنی التراب	ولیس لعابت عندك عتاب از حضرت سکینه مرویت که
--	---	--

حضرت امام حسن اعتراضی برادر بزرگوار خود امام حسین عم در باب افراط محبت رباب فرمود  
 حضرت امام حسین عم دو شعر مسطور را در آن موقع منظم آوردند ابو الفرج صفتی در کتاب  
 انغانی گوید امراء لقیس پدر باب شخص معتبری بود از عیسویان در زمان خلافت عمر کعبه  
 این خلیفه آمده طوعا قبول اسلام و ایمان کرد حضرت المؤمنین علی علیه السلام مایل به وصلت  
 با او گردیده او نیز با معنی راغب شده است دختر داشت متمازه به محبات و سلمی و رباب محیات  
 بخود حضرت امیر المؤمنین و سلمی را بحضرت امام حسن و در باب را بحضرت امام حسین تزویج نمود  
 ازین سه دختر رباب برگزیده و ممتاز بود و بنا بر دیانت و درایت و فهم و بصیرتی که داشت قدر  
 و منزلت شوهر بزرگوار خود را دانسته همیشه بحسن رفتار و اطوار بحضرت را از خود راضی و خورنده

میاخت پس از آنکه حضرت سید الشهدا علیه الصلوٰة والسلام شهید شدند بعضی خواستند رباب  
را تزویج کنند گفت بعد از آنکه شرف پیوند و قرابت سید المرسلین نایل گردیدیم دیگر سر پیوند  
کسی را ندارم و شوهر دیگر اختیار نخواهم کرد و این ابیات را که شعی از منی طلب و مرثیه حضرت سید الشهدا

بکربلاء قتیل غیر مدفون  
عنا و جنبت خسران الموازین  
و کنت تضج بنا بالرحم والذین  
یعنی و یاوی الیه کل منکین  
حتی اغیب بین الرّسل والظین

ان شاء الله  
ان الذی کانوا نورا یتضاء به  
سبط النبی جزاک الله صحتا  
قد کنت لوجیلا صعبا الودیه  
من الیتامی من للتائلین ومن  
والله لا یتغ صهرا بصهرکم

رباب زوجة اقیشر اقیشر شاعر مشهور سدی و رباب عم زاده او بود و اقیشر نیز اوست  
رباب رغبت نمود کسان رباب چهار هزار دریم مهر از او خواستند اقیشر با قربای خود حاجت  
برد و متوسل شد و بیچاکت از آنها گریز کرد و کار او کشودند اقیشر نزد ابن راس النفل مجوسی دهقان  
رفته مطلب خود را اظهار فرمود تا همه تمام چهار هزار دریم ربابا و میزدول داشت اقیشر شاعر ذی کرامت

فدی للمجوسی خال وعم  
وان اباک امجواد الخضم  
اذا ما تردت فیمز ظلم  
وفرعون والمکتی بالحکم

کفانی المجوسی مهر التراب  
شهدت بانک طیب المشاش  
وانک سید اهل الجحیم  
تجاوز قارون فی قعرها

ابن راس النفل این اشعار شنیده گفت ای اقیشر از قوم و قبیل خود استعانت کردی و بچس  
بتو اعانت نمود من که یکبار و ترا حاجت روا نمودم نه برای من نیست که اینگونه نسبتها دهی  
اقیشر گفت حرف بدی نزده ام آیا راضی منستی که ترا با پادشاهان برابر کنم و پهلوی دست اهل  
بشامم و اقیشر از المکتی بالحکم ابو جهل را خواست چه کنیت او ابو حکم سیشا و کنیه ابو جهل بود  
اطلاق کردن بقصد کنایه است رباب دختری بوده است جمیله و عاقله از بنی نفل  
که خدایش بن حابس التمیمی با و مفتون گردیده و طالب تزویج او شده و خواستگاری آید  
چون خدایش مالدار نبود پدر و مادر رباب از مواصلت او امتناع نمودند و او بر رفت و عشق

و هو اخذ اش را نگذاشت که تبرک این متن را کوی و کوی دیگر بود لهذا بسمر منزل رباب معاود

کرده و همچنینکه با نخل نزدیک شد این ایات سرود  
لنا منک نجحاً و شفاءً فاشتفی  
وانت صفتی دون ما کنت اصطفی  
اذا کان ذافضل به لیس یکفی  
و رکن حوامثله لیس بصطفی

الاولیت شعر حیا رباب متی ری  
فقد طالما عینتی و ردقنی  
محی الله ما نتمو الی المال نفسه  
فینکح ذامال دیم ما ملوما

رباب در حیمه این ایات را اشعار کرده

نجد اش پیغام داد که مقصود تو معلوم شد فردا وقت صبح پیرم بیا و مراد و باره خواستگاری  
کن بعد از آن ببا در خود گفت هل النکح الامن اهوت و التحف لا امن ارضی یعنی آیا مرا بغیر  
انگسی که دوست داشته و با و راضی شتم تزویج خواهید نمود ما درش گفت نه دختر گفت اگر  
چنین است مرا بنجد اش تزویج کنید ما درش گفت خداش قلیل المال است ترا چگونه با و دیم  
رباب گفت اذا جمع المال شیء الفعالمال فقبح المال از نظرف رباب و البین خود را  
الزام و از آن نظرف خداش با داد بکفته رباب بنخواستگاری آمد و مقصود او حاصل  
گردید لهذا خداش ازین معاودت خود خورسند شده گفت العود احمده و المرأة ترشد و الورد  
یحمد و از آن روز العود احمده ضرب المثل و مشهور شد در مجمع الامثال مشهور است که این زن  
بعد از مزاجت با خداش با یکفر از اهل قبیله خود که سلم نام داشت را همی به برسانیده و چون  
او آگاه شده او را بگشت و چهار نفر از صبیات متماه بر باب بوده و آن چهار رباب  
بنت البراء و رباب بنت الحارثه و رباب بنت کعب و رباب بنت النعمان میباشند  
رحبه دو مغنیه مشهوره متماه باین اسم بوده اند یکی جاریه این را همین و دیگری جاریه  
این شماس و هر دو طبعی موزون داشتند اندر ریجه جاریه این شماس و دو جاریه دیگر  
این شخص را که خلیفه المکیه و عقیده نام داشته شماسیات گویند و هر یک را در کفته منسوب  
باین شماس میمانند و ریجه جاریه این را همین نیز با سعه و سلامته الترقاء از یک مالک

بوده اند و در حق این ریجه سه و ده  
صبا و صب الی دیم ابن دامن

هل من شفاء لقلب محزون  
الی ربیته ان الله فضلها

مجنه ما و سماع ذمی اقا نین

و ایند و بیت از قصیده طویله میباشد و هر

حال مغنیات مزبوره همه در کتاب آغانی مسطور است رجب بنت محمد بن علی بن  
عبد القدر بن جعفر زوجه زید بن عبد الملک اموی است که او را در خلافت برادر خود سلیمان  
بن عبد الملک به بیت هزار دینار مهر تزویج کرد بعد از آنکه سعه بنت عبد القدر را هم بهمین  
مسلخ مهر زنی گرفته بود و ذکر می ازین ربیع در حرف عا در ترجمه حال جبابه نموده ام ربیع  
بنت النضر و ختر نضر بن صمضم و مادر عارثه بن سراقه است و عارثه از شهدای غزوه بدر  
میباشد مشار الیه پس از شهادت پسرش بجنو حضرت رسول ۳۲ عرض کرد یا نبی القدر پسرم اگر  
در شب است خود را تسلی میدهم و صبر میکنم و اگر نباشد حکیم حضرت در جواب فرمودند جنت کی  
نیست بلکه چند جنت است و پسر تو در جنت الفردوس میباشد رجب بنت القلیج  
و ختر شهاب احمد بن محمد بن عمر القلیجی است که از اشیخ امام بیوطی بوده و از نساء محدثه بشمار  
میآید در سال شصت و هجری متولد شده و از جدّه مادری خود ساره بنت شیخ تقی الدین کسب  
اخذ حدیث کرده و در سنه شصت و شصت و نه در گذشته است و زینب جاریه است  
که صفتیه بنت جتی بن اخطب از زوجات حضرت رسول ۳۲ او را آزاد کرده از صحابیات شمرده  
شود و خدمت حضرت رسول ۳۲ نموده و دختر او امه از روایات حدیث بوده و مخصوصاً  
سنت بودن روزه فاشورا او از مادر خود روایت کرده است و مذہب بصری روایت  
مشار الیه را تصحیح نماید رخشه کاشانی امش سیم دختر باقی کاشانی و زوجه میرزا  
علی اکبر متخلص بنظیری است و پسری از او بوجود آمده موسوم میرزا احمد متخلص کتبه اتین سینه  
و صاحب طبع بوده و بعضی از بنین و بنات خاقان خلدیشینا فتحعلی شاه و طاب شاه را  
مدح نموده دیوانی دارد که تقریباً محتوی بر سه هزار شعر است چند بیت ذیل نمونه طبع قادر است

<p>ان بت کلچره یار بستم از سبیل نقاب  دل رفت و ز خون دیده مارا  میپد از شوق دل در سینه ام کوئی کباب  بقصد صید تو چون رشحه دیدش گفتم</p>	<p>یا با خون گرد چمنان در دل شب افتاد  پیدا است بر رخ از آن علامت  تیر دلداری بدین زابرو کمانی میرسد  کسی ندیده فلک را مگر کند شنبان</p>
---	--

الم

اشکر زحم خود تو هر روز تا سگت | آهیم ز دوست خوی تو هر شام تا سگت

رضیه دختر شمس الدین ایتیمش محمد سلطان است که در بعضی از بلاد هندوستان  
سلطنت داشته تسلسله شمس الدین از قزاق غوریه و حکمران کابل و غزنی که بعضی از نواحی هند را  
نیز تصرف نموده و از سال ششصد و دو هجری تا ششصد و نود حکمرانی داشته اند سلطان رضیه چون  
درایت و اخلاق مرضیه داشت در زمان حیات پدر خود ایتیمش در امور سلطنت دخالت  
نمیداد و ایتیمش با وجود چند نفر فرزند ذکور این دختر را ولیعهد خود قرار داد و بعد از وفات پدر  
در سنه ششصد و سی و چهار تحت حکمرانی جلوس کرد و از لباس عورت بیرون آمده قبا پوشید  
و تاج بر سر گذاشت و نقاب بر چهره بست بعضی گفته اند بعد از فوت ایتیمش حکمرانی پسرش  
رکن الدین فیروز شاه رسید اما چون سخیف العقل بود مادرش کار حکومت نمود و بعد از هفت  
ماه امر او اعیان که این موضع را درست نمیدانستند رکن الدوله فیروز شاه را گرفته حبس کردند و  
خواهرش سلطان رضیه را بجای او جلوس دادند خلاصه در زمان سلطنت رضیه بعضی از رجال و  
ارکان دولت او یاعنی شدند و چند بار فامین مشارالیه با و یا عیان جنک در گرفت  
و رضیه غالب میشد آخر او را گرفتند و در قلعه حبس کردند و برادرش معز الدین را تحت سلطنت  
دہلی نشانند و این درد و شبیه بیست و ششم رمضان سنه ششصد و سی و پنج بود سلطان رضیه  
در سال ششصد و سی و هفت یاسی و هشت از قلعه که در آن محبوس بود بیرون آمد بطرف دہلی آمد  
و در حوالی دہلی در جنک مقتول گردید رضیه از جواری آزاد کرده عبد الرحمن ثالث از  
ملوک اندلس است مشارالیه با و نظم شعر و حسن سلیقه مسلم بوده و بعد از فوت حکم بن عبد الرحمن  
ممالک شرقیه اندلس را حسیباً کرده و شان و شهرت فوق العاده حاصل نموده است  
و رضیه خاتون از صاحبه های سلطان محمد خان ثالث سلطان عثمانی و زوجه محیی الدین قاضی  
عسکر روم ایللی بوده و این محیی الدین از علمای آنصهر بشمار آمده و بنا سبت شوهری رضیه خاتون  
او را عثمانیه رضیه دامادی میگویند رقیقه بنت ابی صیفی دختر ابی صیفی بن  
یاشم بن عبد مناف است و اهل سیرا و اصحابه الرویا گویند بعضی مشارالیه را از صحابیات دانسته  
اما این تاثیر از ابو نعیم حکایت کرده گوید رقیقه با جناب عبد المطلب همسن بوده و مرد در زمان صحابا

حضرت رسالت بعالم دیکر شافیه و عصر نبوت را در آن نکرده و ما ذکر رقیقه را بمناسبت  
صاحب الروای بودن او می‌نمایم اما وجه لقب شدن او باین لقب آنکه وقتی در مکه معظمه فتح عظیمی  
روی داد و حضرت رسول صلی الله علیه وآله در آنوقت شش یا هفت ساله رقیقه در عالم رویا  
شخصی بصدا می‌گرفته نداسیکند ای معشر قریش زمان پیمیر آخر الزمان که بعثت او را منتظر بودید رسید  
و او آن ظهور او نزدیک کردید و مقرر است که همین مقدم او از بلای قحط و غلا آسوده شوید و می  
باید از میان شما شخصی دارای حسب و نسب که حسیم و سفید نام باشد با مژگان ابنوه و چهره طولانی  
اولاد و ذریه خود را همراه بردارد و از هر لطیفی بکفرا و رابعتیت کند و یکی ابدان خود را بآب  
شسته تطهیر نماید و معطر سازد پس از استلام رکن بر کوه ابو قیس سجد کرد و آن شخص بدعا  
طلب باران نماید و دیگران آمین گویند تا باران رحمت آسمانی نازل و غائله قحطی رفع و زایل  
گردد رقیقه خواب خود را بقریش اظهار کرد همه گفتند عبدالمطلب دارای این شمایل است پس  
بنابر این تعبت او نمودند و او نواده خود حضرت رسول را همراه برداشته بعد از انجام شرايط  
مذکور و کوه ابو قیس رفتند و عبدالمطلب برکت وجود خیر البرایا استقامت نموده این دعا بخواند  
اللهم ساد الخلة وكاشف الكربه معلم غير معلم ومسئول غير منجبل وهذه عبادك واماول  
بعائدات حرمك يشكون اليك سيهم التي اذهبت الخف والظلف اللهم فامطر علينا  
مغدا مرقعا و ابیات ذیل که رقیقه بنظم آورده حاکی از اجابت دعا و نزول باران گشته می‌کند

وقد فقدنا الحيا واجلوز المطر  
سحافعاشت به الانعام والشجر  
وحير من بشرت يومابه مضر  
ما في الأنام له عدل ولا خطر

بشيتبه الحمد اسقى الله بلدنا  
فجاد بالماء جوفه له سبل  
منامن الله بالميمون طائر  
مبارك الاسم يستقى الغمام به

شیتبه الحمد لقب جناب عبدالمطلب و مقصود از میمون الطائر حضرت بنی‌الکرم صلی الله علیه  
وآله وسلم میباشد رقیقه کریمه حضرت نبوی یار میبیه آن بزرگوار است و در کتابخانه نگارنده  
رساله ایست مخصوص در اینمسله و یکی از آن دو دختر است که عثمان را بجهت تزویج آن  
ذوالقورین گفتند گمانی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مکه معظمه اقامت داشتند رقیقه را بعثان تزویج

نمودند وقتی عثمان بازوجه خود و بعضی از مسلمانان بارض صبیبه رفتند و بعد با از آنجا بحدیثه منوره آمدند  
وفات رقیه در سال دوم هجرت اتفاق افتاده در روزیکه خبر فتح جنگ بدر بدیده رسید و سبب  
ناخوشی رقیه حضرت رسول ص عثمان را از رفتن و حاضر شدن در غزوه بدر نبی فرمودند و در حق مشارکها  
و عثمان گفته اند | | **العجب بزوجین یری انسان | | ارقیة و بعد ما عثمان**

ابن اثیر گوید وقتی عثمان در رقیه در حبشه بود نزد پسر خدایند با آنها عطا فرمود و او را عبد الله نامیدند  
و آن پسر پنج شش سال بماند بعد از آن خروس چشم او را دریده صورتش آماس کرد و در جمادی الاولی  
سال چهارم هجرت از اثر آن زخم و آماس در گذشت خلاصه عثمان بعد از رقیه بمراجهت ام کلثوم  
خواهر رقیه نایل گردید و ترجمه حال ام کلثوم در حرف الف نگاشته شد در خبر است ابتدا بدو  
پسر ابی لهب که عتبه و عقیبه باشند عقد کردند وقتی که سوره قبت نازل شد و ابولهب و زوجه اش  
شرسار شدند قبل از زفاف پسران خود را مجبور بترک آن دو نور نمودند **رقیة**

دختر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است که از بطن سیده فاطمه سلام الله علیها  
بوجود آمده مشارق الانوار گوید سیده رقیه قبل از بلوغ وفات کرد و از گراماتی که نسبت  
بیده مشارکها داده اند اینست که هنگام مسافرت از مدینه بکفرآل زید بطرف آن معظمه آمده  
خواست او را شهید کند دستش در هوا و پایش در کتاب مانده روحش از بدن جدا شد شیخ  
حسن العدوی میگوید در مصر از بنات حضرت زهرا غیر از سیده رقیه و خواهر او حضرت زینب  
کسی مدفون نیست خلاصه مقبره در مصر با اسم ایند و خواهر علیها صلوات الله علیها الملكة الکبری  
میباشد که زیارتگاه است **رقیة** دختر محمد بن علی بن وهب القشیریة از محدثه های مصر است  
و تدلی در آنجا تعلیم علم حدیث کرده این زن خیره بصلاح و تقوی و علم مشهور است وفات او  
در چهاردهم ماه شعبان سال هفتصد و چهل و یکت هجری اتفاق افتاده است و رقیه بنت محمد  
الثعلبی و رقیه بنت التمامی و رقیه بنت القاری سه نفر زن محدثه میباشند و دو نفر زن صحابه  
هم سناه باین اسم بوده یکی رقیه بنت ثابت الانصاریة دیگر رقیه بنت کعب الأسلمیة و پوشیده  
نست که جمیع رقیات پیش از قیس الرقیات پدر عبید الله است و عبید الله از مشاهیر مشرک  
بنی امیه بوده و پدر او قیس الرقیات گفته اند بجهت اینکه زحمتهای متعدده باین اسم داشته باشند



چند نفر از جده های او ستاره برقیه بوده اند یا چند نفر از عشوقه های او باین نام نامیده شده و

ادعای با اسماء نبزانی قبائلها

از قبیل وجه آخری است شعر شاعر که میگوید

بزم بعضی حضرت سید الشهدا علیه آلاف التحية

كان اسماء اصبحت بعض اسماءك

والشاه دختری ستاره برقیه داشته اند ولی سندی برای این عقیده بدست نیامده است رمله بنت زبیر وزیر از عشره مبشره میباشند ابتدا مشار الیه را شخصی موسوم عثمان بن عبداللہ بزنی گرفت و از و عبداللہ بن عثمان بوجود آمد و این عبداللہ بن عثمان وقتی حضرت سکنیه بنت الحسین را تزویج کرده بنا بر این رمله بنت الزبیر مادر شوهر حضرت سکنیه است بعد از آن در جنگ کلاخ خالد بن زبید در آمد و خالد مفتون او گردید و این ابیات را در حق او به نظم آورد:

وفي كل يوم من اجتنابا قريبا  
بنا العيس خرقا من تهامة او نقبا  
الينا وان كانت منازلها حروبا  
مليحا وجدنا مائة بارءا عذبا  
لرمله خلخال لا يحول ولا قلبا  
تخترتها منهم زبيرة قلبا  
ومن جتها احببتا خوالها كلبا

اليس يزيد السيرة في كل ليلة  
احق الى بنت الزبير وقد علت  
اذ انزلت ارضا تحبب اهلها  
وان نزلت ماء وان كان قبلها  
تجول خلا خيل النساء ولا ازي  
اقلو اعلى اللو فيها فانتني  
احب بنى العوام طرا مجتها

و بعض بیت مפור در ذیل را نیز جزو ابیات مزبور در فو فی دانسته اند بیت

تخط رجال بين اعينهم صلبا

فان تسلية سلم وان تنصرتي

اما از قرار مذکور خود خالد انکار نموده و گفته است این شعر از من نیست چه گویند عبدالملک بن مروان این بیت شنیده بخالد تنصرت یا خالد یعنی نصرانی شدی خالد گفت علی من قاله ومن تخلية لغنة الله یعنی خدا لعنت کند آنکه این شعر را گفته و خدا لعنت کند آنکه از من نسبت داده اند کذا فی الآخانی رمله بنت شیبه دختر شیبته بن ربیع و عمزاده هند بنت عتبة زوجة ابی سفیان است رمله از صحابیات است و چون پدرش در جنگ بدر کشته شد و

محي الرحمن صابغة يوج

اسلام قبول نمودند دختر عم او ویرا با بیعت

ومكة او باطراف المحزون

تدين لعشر فتلوا اباها

اقتل ابك جائلك باليقين

رمله طبت الحارث صحابه است

انصاریه که دختر حارث نجار و زوجه معاذ بن عفر بود در عصر حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم خانه داشت که آنرا مسافر خانه فرار داده و ایلچیان و اشخاصی که برای درک حضور حضرت بدافساحت میآمده و طرف توجه میشدند در آنخانه منزل برای نهمستین میکردند و مسکیت جاریه ام الا اولاد معتد بن عباد امیر اشبیلیه است که پیش بنام اعتماد ذکر میازو شد مشارالیه از نسا اندلس است که بفضل و ادب اشتاری یافته اند و تمام فرزندان فکور و آنا معتد از بطن او بوجود آمده اند اگر مشارالیه با ما تداقران خود در موسیقی بطبیعی داشته آمان و طاعت و طلاق و فصاحت و جلالت کفایت و لطافت و ظرافت را بدرجه کمال دارا بوده و معتد که از ادبای ملوک الطوائف مسلمین مغاربه محسوب میشود با او ماکونس و از مصاحبت او نهایت مخلوط میکردیده و بنا بر محبت وافر معتد با او احترامی کامل حاصل نموده گویند روزی میکیه برخی از زنان مینواد پیشگاه سمرای سلطنت دید پابرهنه در کل ولای راه میرود و شیر میفروشد و نیز هوس کرد که پابرهنه در کل راه رود و شغل ایشان تشبیه نماید در بهامحال در ایوان انعام کلی ترقیب داد و مکتب با انواع طنبیات و بجز و کلاب و مشارالیه با دختران و جواری معتد مشکها بردوش افکنده در آن کل راه رفتند و بان نوان بادی تکلف شیر فروشی کردند و این ارز و نایل گردیدند گویند وقتی که معتد بدست امیر المسلمین دو چارندت گشت و بار میکته در قلعه اغماق مقید و مجبوس گردید با آنهمه بذل و مخارج و نفقات که معتد نسبت به مشارالیه کرد بود روزی میکیه بختی دلتنگ شده بمعتمد گفت بنام کز از تو خیری ندیدم معتد در جواب گفت و لا یوم الطین و بدین جواب حال آن روز را بخاطر میکیه آورده او را خجل ساخت و صدق کلام معجز نظام نبوی را بظهور رسانید که نوان را بصفت ناسپاسی ستوده است معتد بعد از آنکه از تحت امارت شیبلیه از عجاج شد در اول عیدی که در رسید و در آن عید خود و دختران خود را

فینامضی کنت بالاعیاد مسرورا

سجاره و پریشان حال دید این ابیات سرود

ترمی بنانک فی الاطوار جابغة

فنانک العید فی اغماق ماسورا

يغزلن للناس ما يملكن قطيرا  
ابصارهن حسيرات مكابيرا  
كانت تظلمن مسكوكا وفورا

برزين فحوك للتسليم خاشعة  
يطان في الطين والأقدام خافية

بمانا بیت انخیز اشاره است یوم لظلمت این اشارت

رو بستی صاحب صحیف الاخبار در جلد سیم این کتاب در ضمن وقایعی که در سال نهصد و شصت و هشت در هند و سکنما واقع شده و او ایراد بنام میگوید رو بستی غنیه بود و هندیه بحال حسن و جمال ارگسته و در فن موسیقی و دقایق و لرزانی شمرنی عظیم هم برسانید جلال الدین محمد اکبر شاه خواست او را بچنگ آرد بمانا اشارت ایسا با امیر مملکت خود رابطه و علاقه داشت و معاشرت در میان بود و زمره نو نشین و میر و که بچنگ جلال الدین محمد اکبر بنیفتد رتیا دختر عظیم سلمی و معشوقه عبته بن احباب بن المنذر بن الجموح الانصار بوده چون عاشق او عبته در گذشته بر روی نعش او افتاده و با سوز و کداز بر عهد تا سترایات مسطور در ذیل را گفته

آخر الامر صحیحه کشیده و جان داده است میگوید  
اعل نفسی انهابك لاحقة  
امامك من دون البرية سنا  
خليل ولا نفس لنفس موافقة

تصبرت لا انی صبر و انما  
ولو انصفت رو لكانت الی الی  
فما حد بعد و بعدك منصف

ریا خواهر و هم پیشه سلامتة النفس خاریه مغنیه

است که در حسن و هنر مشهور و قلیل النظر بوده و این قبیل الرقیات الشاعر ریا و سلامه را

مانند و بیست کرده و آنها هم در شعر آری  
فلم تترك النفس عقلا ولا نفسا  
للال واخرى منها تشبه الثمنا

لقد فلتت ربا و سلامة القسا  
فتانان امانهم ما فشيمة اله  
مقصود ارقش عبد الرحمن بن ابی العمار یحیی

که بجزرت زبد و درع مشهور بوده و سلامتة النفس منسوب باوست ریچانه دختر سمعون بن زید بن قثامه از طایفه بنی قریظه است ابن اشیر گوید این ریچانه از جواری سعادتمند حضرت رسول بوده حضرت بشار ایسا تکلیف فرمودند که او را تزویج نمایند و در سلک زوجات مطهرات منسلک باشد ریچانه کنیزی آنحضرت را بر هر چیز ترجیح داد **حرف الزاء** زبید خاتون دختر جعفر بن منصور دوانقی و زوجه بهرون الرشید است مکه خیره و بانوی

مستعد بوده هر دو ان رشید با او در امور مملکت شورت کردی و او از فرط دانش و عقیده هارون را اولاد  
بخیرات کردی و در راهها دوادی با برکها و جاهها ساختن تخصیص در راه کعبه در نصیب شهر ترمز  
را او بنا کرد و او را در آثار خیرات آن ملک کریمه در اقطار ربع مسکون ظاهر و با برت در شهر محمدین بسپرد

ای جان جهان جان ناخوش سیتو  
رفتی تو دمن سیتو میا ندمن سیتو  
بغداد پریشان و مشکوش سیتو  
تو در خاک و من در آتش سیتو

زیب النساء سیکم دختر اوزنک زیب عالم گیر پادشاه است و پوشیده میباشد که شاه مزبور پنج  
پونج دختر داشت بجا او شاه عظیم شاه عظیم شاه و مجرا کبر کا مجر ش زیب النساء بنت العناد زبده النساء بنت

محر النساء زیب النساء از بطن دل رس با نو دختر شاه نواز خان در سن ۱۰۰۰ بود اما در حدود قران بود و خوش  
و فقه را بجوبی آموخته بود و خطوط استعلیق و نسخ و تکتیه را خوب مینوشت میل کلی با شمار داشت بیای  
از شعر او علمان و کرم و حیره خوار او بودند و شوهر چنت بار کرده در ساله وفات یافت و آنچه مشهور است  
که مخفی تخلص اوست مخفی غلط است و گفته اند مخفی تخلص شاعری بود نو کرب سیکم مدوح و دیوان  
مخفی که بنام وی شهرت دارد و مخفی شاعر است و ما از مخفی زشتی که مصاحب امام قلیخان حاکم فارس  
بود که بسبب کثرت شرب گوگنار بسیار لاغر اندام بود نقلست که روزی خان بطور مزاح گفت  
مخفی بسیار لاغر شده جواب داد که لاغری من از اینست که مردم اکثر در صدر مکاتیب مینویسند که مخفی بسیار  
ازین دعای بد کاهیده ام و در حقیقت منم که اینقدر هم مانده ام اگر دیگری می بود اثری از وی نیامد  
خان ازین مطالبه بسیار خندید و او را انعام بخشید و این اشعار مسطور در ذیل از افکار زیب النساء سیکم

لبیل از کل بگذرد کرد در چمن سبند مرا  
در سخن به چنان شدم مانند بود بر کن کل  
بشکند دستی که خم در گردن یاری نشد  
صد بار آخر شد و هر کل بفرقی جا گرفت  
کار ما آخر شد و حسن ز ما کاری نشد  
سالمها خون جگر در ناف آهوش کرده  
ای آب نثار نوحه کنان بهر چستت

بت پرستی کی کند که بر زمین بنید مرا  
هر که دیدن سیل دارد در سخن بنید مرا  
کور به چشمی که لذت کسیر دل داری نشد  
غنچه باغ دل ما زیب دستاری نشد  
مشک خاک ما غبار کویچه یاری نشد  
مشک شد اما چه شد خال رخ یاری نشد  
چین بر حسین فکنده زانده کسیتت

رباعی  
رباعی  
رباعی  
رباعی

<p>در دست چه درد بود که چون من تمام شد از تاب و شرم همسرم سار که خبر کرد میرون بدم سر سبز و درونم همه پر خون گرچه من بسیله اساسم دل چون مجنون در قوا بیل از شاگردیم شدیم نشین کل سیاه در هفتان خونم بظاهر کرده برک تازه ام دختر شایم بسیکن رو بفقرا آورده ام</p>	<p>سر را به سنگت میزدی و می گریستی وز گریه من ابرو هوارا که حسر کرد از حالت من برکن خنار که حسر کرد سر بصر ایسرم لیکن حیا زنجیر پاست در محبت کالم پروانه هم شاگردانست حال من در من نگر چون برکن سرخ اندر حیات زیب زینت بس همیتم نام من زیب الفتا</p>
<p>عشق تا خام است باشد بته زنجیر شرم بیکم بعد از ملاحظه فی البدیه این بیت نوشت چون تو مرغ بی حیا را کی حیا زنجیر پاست آن چیز کدام است که چسبندی نخورد بیکم بسیل از خیال این بیت را در جواب فرستاد از مادر خود پرس که آن چیز کدام است</p>	<p>دکن بی نظر گذشت که بیکم بانواب عاقل خان رازی اکثر شرح مشاعره می انداخت و اشعار خود را میفرستاد و با هم بی باکانه گفتگو دست میداد بیکم مطلع این غزل را نزد عاقل خان رازی فرستاد بخته مغزان جنون را کی حیا زنجیر پاست پاک بازان محبت را بود دایم حیا کو نید روزی رازی این شعر را نزد بیکم فرستاد استاده شود فی تکند باز بسپرد آن چیز همان است که پیدا شد زان آورد و اندک روزی بیکم در باغ بگلکشت و</p>
<p>نماشا مشغول گردش بود که ناگاه این بیت بنحی طر آن گذشت بهار شراب و ساقی و گلزار و قامت یار اتفاقا عالمگیر هم عقب دختر میآید بیکم از گوشه چشم نکریست و مصرع اخیر فی الفور بدل کرده با و از بلند خوان نماز در روزه دست و دیگر استفقار</p>	<p>چهار چیز که دل میسرد کدام چهار نقلست که روزی بیکم این مصرع نزد ناصر علی</p>
<p>سر بندی فرستاد از هم نشود ز جلاوت جدا بزم وی بطور مزاح زیر آن نوشت زیب الفتا بزم بیکم ازین جواب سوخت و چسبده برافروخت و این بیت را در جواب نوشت ناصر علی بنام علی برده پناه ورنه بدو الفقار علی سر بریدی زینت الفتا بیکم خواهر زیب الفتا بیکم زینت الفتا جد شاه جهان آباد دلی بنا کرده اوست و در صحن همان مسجد قبر زینت است</p>	<p>کوار سید بر لب زیب الفتا بزم بیکم ازین جواب سوخت و چسبده برافروخت و این بیت را در جواب نوشت ناصر علی بنام علی برده پناه ورنه بدو الفقار علی سر بریدی زینت الفتا بیکم خواهر زیب الفتا بیکم زینت الفتا جد شاه جهان آباد دلی بنا کرده اوست و در صحن همان مسجد قبر زینت است</p>

وی این بیت را  
زیر آن نوشته  
فرستاد

و بر لوح مزارش این بیت از کلام او کنده است سایه ازا بر رحمت قبر پوش مابس است	موش مادری فضل خدا تنها بس است زهرو تخلص و نام شاهده است زهره چنان
---	--

در فن رقاصی و علم موسیقی و کار ناظم و ناشر زبان اردو و دری گویند در شهر لکنهو  
مکان مسکن داشت و در علم عروض و قافیه کوی سبقت از هم چنان ربود غزل اردو و بعضا  
میگوید و مستغلیق را خوب میگوید و کاهی شعر فارسی هم موزون میکند و در عقد نکاح یکی از دو تنند

در آمده زندگی لغزش لبیر و از ترانه های او پروانه را بسبزم بغل گیر کرد شمع این جرأ هست که من دارم کهن خواهد شد زهرو در بزم عنبر ل نازه نوالی دارد	هی چه بیجا است که در پیش مردمان رفته رفته تا بحالم مهربان کرد و طیب جز از من که برد تا به عیش سلام با با
---	--

### حرف سین

سجاح بنت حارث موصلی دختر حارث بن سوید است از مردم موصل او کیش  
نصاری داشت و سخت فصیح و شیوا بود و سخنان بسیج گفتی و چنان شیرین و رنگین بهم پیوستی که مردمان  
بشفتی و فرقیه خویش فرمودی چون مناعت محل او در دلهما و قعی انداخت سر به پیغمبری برداشت  
و مردم را بسوی خویش دعوت کرد و نخستین جماعت بنی ثعلب و را اجابت کردند چه ترا دوی  
از بنی ثعلب بود پس دینی پیدا آورد و نمیی از ترسانی و نمیی از مسلمانان گفت عیسی را فرزند خداوند خوان  
گفت چه او روح خدا و بنده خداست و فرمان کرد که در هر شب با نوز پنج نماز بگذارید و مسلمانان را  
میازارید از نما کردن بپرهیزید و حرام شمارید و از اکل لحم خنزیر بپرهیزد و طلالی دانید و نام او در  
موصل و جزیره از حد عراق تا حد و شام بلند گشت چون این شنید میانک شد و با خود اندیشید  
که اگر با او در او یزد و رزم دید بعینت که خرمیت صواب چنان شهر که با او طریق مدارا سپرد  
و نزدیک او رسولان چرب زبان کیل ساخت و با نفاذ متحف و مهدا پرداخت و خواشا  
طلاقات شد چون از هر دو جانب شته مهر و تفاوت محکم گشت بیدار یکدیگر شافتند و از هر  
دو سوی خمیابرا فرا شتند و شکر گاه کردند در میان هر دو لشکر خمیه افراخته کردند پس  
میلد در اینجا درآمد و سجاح نیز حاضر گشت این هنگام مجلس را از پیکان سپردانستند میلد در حفا  
خود را بر او فرانت کرد و در طلب مناخحت او آتی آورد و سجاح نیز یکجمله و حی خود سر بر روی

غلام با پانجا  
نام مین بند  
سورت است  
و این مطلع  
قریبت که  
خدمت تو  
مذکور است

این شعر در کتاب  
تذکره شاعران  
موسول و جزیره  
مورد ذکر است  
و در بعضی نسخ  
مورد ذکر است  
و در بعضی نسخ  
مورد ذکر است

او در آورده پس سه روز با هم بختند و آنچه در دل داشتند گفتند این وقت سجاح بلسکر گاه خود بارشند  
 و گفت میل را بر حق یافته و صبیح او شدم گفته مهر تو چیست گفت جنبش مهر فتنه مهر را از خاطر من  
 بستر در قوم او را اقامت کردند چند آنکه ناچار مراجعت کرد و از سید طلب کابین نمود سید گفت  
 هیچ مؤذن داری گفت آری اینک شیش بن ابی مؤذن من است میل او را طلب کرد و گفت  
 است سجاح را بگو نماز صبح و خفتن را بکامین سجاح از شمار گرفتیم و نصف غلات بیا به را بر او  
 مسلم داشت لاجرم سجاح بر اربع خویش بازگشت و از برای اخذ غلات سه کس بیا فرستاد و در  
 این وقت خالد بلسکر رسید و عمال سجاح را نیروی توقف نماند کوبید و جزیره خود بماند تا آنکه  
 که معاویه بن ابی سفیان پادشاهی یافت در زمان او مسلمانی گرفت سود و بنت زمره  
 بن قیس بن عبدود بن نصر بن مالک بن عامر بن لوتی بن غالب القرشی العامری است و نسب  
 او با پیغمبر در لوی پیوسته شود و کنیت او ام الا سود است و مادرش شمس بنت قیس بن عمر بن  
 بن لعیب بن خدش است و او نخست زوجه پسر عم خود سکران بن عمرو بن عبد شمس بود و از زو پسری  
 داشت که عبد الرحمن نام داشت و در عرب جا داشتند با جمله سوده در اوایل بعثت  
 مسلمانی گرفت و با شوهر خود سکران در هجرت اول سفره نبه نمود و پس از مدتی مراجعت  
 کرد کیش بنجواب دید که پیغمبر سوی او آمد و پای بر گردن او نهاد سکران چون بشنید گفت  
 من خواهم مرد و محمد ترا بر نی خواهد برد و هم شبی در خواب دید که مشکلی بود و ماه آسمان بروی  
 افتاد و قصه این خواب را با شوهر تیز برداشت سکران گفت زود باشد که من و داع جهنم را کوم  
 و تو در کنار محمد شوی هم در آن وقت مریض شد و بسیاری دیگر کجیل داد سوده بود تا خدیجه و فاطمه  
 کرد تا گمانند کی خوله بنت حکیم که زوجه عثمان بن مطعون بود دو سال قبل از هجرت پیغمبر خانه رنوم  
 رفت و او را بچار صد درم کابین بست و در سال ششم هجری خواست او را طلاق گوید عرض کرد  
 میخواهم در سگات زوجات مطهرات باشم و نوبت خود را بجا بیاورم بشستم مرا طلاق کوی رسول  
 او پذیرفته شد و روایتی بعد از طلاق رجوع نمود و سپسین حدیث کنند که کاسه  
 سوده بنحمان فریفته رسول خدا را خندان میساخت کوبید و قتی عرض کرد که من دوش تا تو نماز کنی  
 چندان که کوع خود را بدرا کشیدی که من مینی خود را که فریتم تا مباد خون برود پیغمبرم فرمود با جمله

رسول خدای در حجة الوداع زمان خود را با خود کوچ داد و بعد از کار حج فرمود این حجة الوداع اسلام بود  
 و از گردن شما ساقط شد ازین پیش است حصیر را مغتم دانید و از خانه بدر شوید و هیچ سفر نکنید با بوسه برده  
 گوید بعد از پیغمبر است ازواج سفوح کردند الا سوده بنت زمعه و زینب بنت جحش گفتند چنانچه ما پیغمبر  
 دیگر هیچ دایه سوار نشویم و از سوده در صحیح بخاری یک حدیث و در سنن اربعه چهار حدیث علمای  
 عامه روایت کرده اند در او آخر حکومت عمر بن خطاب سوده وفات کرد اما بنت عمیس چنانکه  
 در حدیث دیده بود فرمود از بهر او ترتیب لغش کردند و بدان لغش برداشتند و او اول کس بود که از بهر  
 او لغش بساختند عمر چون آن بدید اسمار ادعا کرد و گفت سترت ما ستر با الله بعضی گویند نخستین برای بنت  
 بنت جحش لغش بساختند و اقدی گوید که سوده در زمان حکومت معاویه و ادعای حجب آن گفت  
 سیده بس که بنت سیدنا صحر از سادات جبرهان و معصر کشید و طوطا بود شعر چنین سوزون

چه کردم پیش بی دردان زود بقرار خود  
 چو یاد آرم من سرشته از یاد و دیار خود  
 که می بینم چو زلف او پریشان روزگار خود  
 چو غنچه کز چه خون دیدم دل امیدوار خود  
 اگر در پیش او صد بار گویم حال زار خود  
 سر و سامان نمی بینم من مسکین بکار خود  
 بخوابم سوخت آخر سیده لوح مزار خود

دلی دارم به پهلوی بقرار از بجز یار خود  
 بدر ددل چنان کریم که خون کرد ددل خارا  
 از آن پیوسته در عالم چنین سرشته میکروم  
 کلی از باغ وصل او بچشم بر مراد خود  
 ز استغنا ندارد کوش بیکار آن جفا پیشه  
 بکار خویش حیرانم که از عشق بتان هرگز  
 ازین سوزیکه من دارم ز عشق او پس از مرگ

حرف اشین

نواب علی شاه جهان یکم دامت شوکت  
 بنت نواب جهان کیر خان بھادر همیشه خنک من طایفه سیرازی خیل که یکی از طوائف افغانه  
 مشهور آفاقت در ۱۲۵۶ هجری از بطن مرحومه سکندر یکم بوجود آمد و به پال که محل حکمرانی نواب  
 علیه مشارالیه است شھریت واقع در اقلیم دوم طولاً بقاصلاً (۱۱۱) درجه و عرضاً (۲۳)  
 درجه از خط استوا و صوبه مالوه منجمله بیت و دو صوبه بند که حکما فرنگت او را دستمال  
 بینامند یعنی وسط بند خاتون ممدوده پشت در پشت فرمانفرما و حکمران این یار است بفضایل صوری  
 و معنوی است نواب علیه مشارالیه در سال فرزند و فال ۱۲۸ بعد از وفات والدین خود بر



حکمرانی قرار گرفت و تمام مملکت خود را که (۷۲۴۲) میل مربع مکه است و در آن هفتصد هزار  
 نفوس تخمیناً ساکن میشدند سیر نموده و بجزیب پیوده در آبادانی ملک و آسایش رعایای  
 بلخ دارند از پیشگاه علیحضرت ملکه انگلند و قیصر هند کوشن و کتوریا و نواغیان دولت برطیای  
 مورد تحسین و آفرین گردیده بجنوب خطاب (کرون آف انڈیا) رئیس اعظم دلاور طبقه  
 اعلاای ستاره دهند سرمایه مباحات در امثال و اقرا ن حاصل کرده و شوهر عالی کوهرا نشان  
 المؤید نصر اللہ سید محمد صدیق حسن خان بجا در علامه وقت یکصد کتاب در اکثر علوم تصنیف  
 و تالیف فرموده اند و بصفات حسنه بکنای روزگار همچنان ذات بابرکات خاتون کرم  
 بیکم مدوحه و جلاله است عمارات عالیه مثل تاج محل و نشاط افزا و خدیو شاهجهان و غیره  
 بصرف لکوک زر مسکوک بنا نموده دارالامار و اذات العباد فرموده و بداد و دانش  
 و خیرات و تبرات لوجه اللہ تعالی و بنا و مساجد شامخ و مدارس عالیه و بیمارستان  
 و جاده های آهنی و پلهای محکم اساس و تشیید سلسله تاریخی بنیاد نام نیک و ذکر خیر در دنیا بر آ  
 مدت دراز گذارشته است بعد اد علمی و سلیقه خدا داد که از تاج الاقبال تاریخ بهوپال و تندب  
 النوان و خزینة اللغات ثابت و مستحق است بطریق نقضن طبع کاهی شعر زبان اردو و فارسی  
 موزون بنیامیند برخی از کلام بلاغت نظام شان در تاج الاقبال تاریخ بهوپال و تذکره مجمع  
 و نگارستان سخن و صحیح کاش و روز روشن و اختر تابان و ماه درخشان و طور کلیم و بزم سخن و غیره  
 مسطور و مذکور است و این ابیات فارسی که حین طبع تذکره انجوائین بواسطه این بن  
 شهرت کما سخندان میرزا ابوالفضل مولانا عباس شهباشی بالشر وانی ملازم و منصب دار قدیم سرکار کیم  
 مدوحه عالیته شان بدست آره درین جا برای ملاحظه سخوران شرف بین بجزیر تحریر آمد و هوبند

بر چنینم و نگاه به چار سو کنم	باشد که رفتی رفته ترار و برو کنم
این جست و خیز ساغر کم ظرف و تنگ است	مستی اگر کنم بشکوه سبوح کنم
اقاد بگورم گذران سرور و ان را	من مرده خوشم زیت مبارک دگران را
ای چرخ چه کردی سلیمان و سکنند	کز تو هوس عیشش بود شاه جهان را
هر دم حسن یار من ریزد بجای دیگر	چشم بود در هر نظر محو تماشای دیگر